فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سـال چهارم، شماره چهاردهم، تابستان ۱۳۹۳
صفحات ۲۷ – ۴۸

نقش قبایل بربر و سنت‌های قبیله‌ای در شکل‌گیری و تکاپوی جنبش موحدون[۱]

رسول جعفریان[۲]
محمد حسن بهنام فر[۳]

چکیده

جنبش موحدون را ابن‌تومرت در شمال آفریقا آغاز کرد و پیروان بسیاری را از قبایل مصمودی ساکن ارتفاعات اطلس، به سوی خودش کشاند. آنان پیرو مهدی و هدایت یافته ابن تومرت بودند و می بایست در آخرالزمان، مسلمان واقعی می‌شدند. قبایل دور افتاده بربر پیش از این در تحولات تاریخی جهان اسلام تأثیرگذار بودند، اما به حکومت دست نیافتند. آنان در اندک زمانی حاکمان غربی مدیترانه شدند و مسیر تاریخ را تغییر دادند. مسئله اصلی این تحقیق چگونگی این تغییر کلی در شمال آفریقا و تأثیر قبایل و سنت‌های قبیله‌ای در پیدایی جنبش موحدون است. بر پایه منابع تاریخی، ساختار قبیله‌ای جامعه بربر، نه تنها مانع ایجاد دولت موحدی نبود که منبع اصلی این دولت به شمار می‌رفت. ابن‌تومرت و جانشینانش، جامعه قبیله‌ای بربرها را از میان نبردند و به آن آسیب نرساندند، اما ساختار تازه‌ای از جنبش پدید آوردند. آنان از آداب و آیین‌های قبایل سود جستند و از سنت‌ها و تجربه‌های بربری، بهره بردند. اختلاط و هم‌کاری قبایل بربر را با یک‌دیگر، از دلایل اصلی شکل‌گیری امپراطوری موحدون و حکومت‌های شمال آفریقا می‌توان برشمرد که به پشتوانه آنان، نظام‌هایی سیاسی پدید آمد.

کلیدواژگان

ابن‌تومرت، قبیله‌گرایی، سنت‌های قبیله‌ای، موحدون، مغرب اسلامی.

---

۱ تاریخ دریافت ۹۳/۸/۱۹، تاریخ پذیرش ۹۳/۱۱/۲۰

۲. دانشیار دانشگاه تهران، گروه تاریخ، تهران، ایران. ras.jafarian@gmail.com

۳. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران، گروه تاریخ، تهران، ایران. mohamadbehnamfar@yahoo.com

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

مقدمه

جهان اسلام در سده‌های پنجم و ششم هجری به ضعف دچار شده بـود و دولت‌هـا در اوج ستیز با یک‌دیگر، تجزیه می‌شدند و سلطه مسلمین بر دریای مدیترانه، به علـت پیش‌رفت مسیحیان و سقوط سیسیل با چیرگـی نورمانـدی‌ها[1] بـر آن‌جـا و ناسـازگاری زیریان[2] (۳۶۱– ۵۴۳ ق/ ۹۷۲– ۱۱۴۸م) با حمادیان[3] (۴۰۵– ۵۴۷ ق/ ۱۰۱۵– ۱۱۵۳م) و فاطمیان (۲۹۷– ۵۶۷ ق/ ۹۰۹– ۱۱۷۱ م)، کاهش یافته و جنگ و دشمنی قبایل بربـر بـا یک‌دیگر در مغرب اسلامی فزونی گرفته بود. بربرها از آغاز فتح اسلامی، بارها به تلاش برای تشکیل دولت دست زدند. دولت‌های کوچک آنان در مناطق مختلف مغرب پدیـد آمد، اما آنان در این زمینه کام‌یاب نبودند. تأسیس دولت‌های بزرگ و اصـیل مغربـی ـ اسلامی بربرهـا در ایـن دوره آغـاز شـد. بنـابراین، جنـبش موحـدون (۵۴۲– ۶۶۷ ق / ۱۱۴۸– ۱۲۶۹م) پـس از مرابطـون[4] (۴۴۱– ۵۴۱ ق/ ۱۰۵۰– ۱۱۴۷م) در منطقـه مغـرب

۱. نورماندی (Normandy) نام منطقه‌ای جغرافیایی در شمال غربی فرانسه است. این منطقه را شارل ابلـه پادشاه فرانک‌های غربی به صورت دوک نشین به وایکینگ‌هـای نـروژی بخشـید (۹۱۱) کـه آنـان را نورمان می‌نامیدند تا از یورش‌های پیوسته آنان به خاک فرانسه جلـوگیری کنـد. از ایـن‌رو، آن‌جـا را نورماندی نامیدند.

۲. بنی‌زیری یا زیریان، بنی‌زیری بن‌مناد صنهاجی از قبیله تلکاته بودند. تلکاته از قبایل بزرگ صـنهاجی به شمار می‌رفت که در شمال مغرب میانـه و منطقـه جبـال اوراس تـا غـرب زیسـتگاه‌های کتامـه و متحدانشان ساکن بودند (مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۱۲۴). خلیفه فاطمی کارهای مغرب را به آنان سـپرد، امـا آنان مدعی استقلال بودند؛ چنان‌که دولت زیریان را در تـونس پایـه گذاردنـد. زیریـان زمـان بلنـدی نماندند، بلکه به بحران داخلی دچار شدند. حمادیان از دل زیریان جدا شدند و دولتی پدیـد آوردنـد (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۱۵۹؛ ابن‌عذاری مراکشی، ۱۹۸۳، ۱، ۳۳۴– ۳۴۵).

۳. بنی‌حمـاد یـا حمادیـان، گروهـی از قبیلـه زناتـه بودنـد کـه از فاطمیـان جـدا شـدند و در صـحنه سیاسی شمالی آفریقا درخشیدند. آنان در آغاز دولـت زیریـان را بنیـاد کردنـد. پـس از ایـن، دولـت مستقل بنی‌حماد در صفحات میانی شمال آفریقا؛ یعنی الجزایر کنونی در نخستین دهه قرن پـنجم پـا گرفت (عویس، ۱۴۱۲، ۹۳). دولت حمادیان را سرانجام موحدون منقرض کردند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۱۸۲).

۴. مرابطین از قبایل بربر مسوفه و لمتونه و جداله از فروع قبیله بزرگ صنهاجه بودند که آنان را ملثمـین می‌خواندند. این قبایل در جایی میان جنوب مغرب اقصی تـا بـلاد سـودان پراکنـده شـدند (مـونس، ←

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

اقصی روی کار آمد. مغرب اسلامی یا مغرب عربی، سرزمین گسترده‌ای از غـرب مصـر تا اقیانوس اطلس است که به سه بخش ادنی، اوسط و اقصی تقسیم می‌شـود (سـلاوی ناصری، ۱۹۵۴م، ۱، ۱۹۰؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹، ۱۶۳– ۱۶۴؛ زغلول، ۱۹۶۴، ۱، ۶۴؛ ذنون طه، ۲۰۰۴، ۱۱). مغرب اقصی منطقه‌ای است که از مغرب به مشرق، از ساحل دریای محیط تا تلسمان و از شمال به جنوب از سبته تا مـراکش تـا سجلماسـه کشـیده شـده اسـت (ابن‌حوقل، بی‌تـا، ۶۴– ۶۵؛ ابن‌عـذاری مراکشـی، ۱۹۸۳، ۵–۶؛ مقدسـی، ۱۹۸۷، ۱۸۳). بنیادگذار دعوت موحدون و مؤسس دولت آنـان، محمـد بن‌عبـدالله تـومرت[1] از قبایـل مصمودیان در سوس دور[2] بود. او دوره تحصـیلات ابتـدایی‌اش را در مغـرب گذرانـد؛ سپس برای تحصیل علم به اندلس و قرطبه رفت و در آن‌جا با مذهب ظاهری آشنا شـد (ابن‌قطان، ۱۹۹۰، ۴). وی سپس به مهدیه رفت و در حلقه درس امام مـازری از فقهـای مالکی شرکت کرد (زرکشی، ۱۹۶۶، ۴) ابن‌تومرت پس از این به شرق سفر کرد و آن‌جا بر اثر روی‌دادی، جنبش موحدون را بنیاد گذارد. وی در ۵۱۰ قمری (۱۱۱۶ م) (ابن ابی زرع، ۱۸۴۳، ۱۱۱؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۷، ۱۰، ۵۷۰؛ ابن‌خلکان، ۱۳۶۳، ۴، ۱۳۷)، سرشار از علم

۱۹۸۰، ۱۵۹).

۱. به گفته حسین مونس، اگرچه گروهی از مورخان معتقدند نام وی محمد نبود و بعدها خود را به این نام خواند، محمد نام شایعی میان مسلمانان بوده است (مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۸۷). البته لاپیدوس بر این است که او خود را وارث پیامبر می‌خواند و دوران زنـدگی خـود را همچـون دوران زنـدگی پیـامبر می‌دانست و هدف کارهای خود را احیای دوباره جامعه اسلامی زمان پیامبر اعلان می‌کرد (لاپیدوس، ۱۳۸۷، ۵۳۲). بنابراین، گزینش نام محمد هم‌چنین برای مشروعیت بخشیدن به این هدف بوده و البته او درباره مهدویت نیز دعوی می‌کرده است. نام پدرش عبدالله از اهالی سوس و مـادرش از خانـدانی معروف به بنی‌یوسف به شمار می‌رفت (عنان، ۱۹۶۴، ۱۵۸)، اما همواره بـه تـومرت بن‌وکلّیـد شـهیر بود. وکلّید (نیز به شکل‌های واجلید و ُجَلّید) واژه‌ای بربری بـه معنـای زعـیم و قائـد اسـت (بیـذق، ۱۹۸۰، ۳۰). لوی پرونسال بر این است که تومرت نام کسی از مادران بزرگ او بود که بـه نسـب وی معروف و بعدها نامش جایگزین محمد و عبدالله شد (لویی پرونسال، بی‌تا، ۲۶۴– ۲۶۵).

۲. اقلیم سوُس / سوُس اقصی (Susah): این اقلیم در برابر «حاحا» در آن سوی جبال اطلس در دورترین نقاط مغرب قرار گرفته است (حمیری، ۱۹۸۰، ۳۲۹) که غرب آن به دریای محیط متصـل اسـت و از جنوب به رمل‌های صحرا و از شمال به جبال اطلس و از شرق به رودخانه سوس محدود می‌شـود و مهم‌ترین شهر آن ماسه است (البکری، بی‌تا، ۱۰۶، ۱۶۱).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

و درخشش دینی (ابن‌خلدون، ۱۹۵۶، ۶، ۴۶۶) و با «روحیه‌ای انقلابی» به مغرب بازگشت. ابن‌تومرت اصحاب خود را به نشست‌هایی فراخواند و مبانی عقیدتی‌اش را در این مدت در *اعز ما یطلب*[1] و دیگر آثارش عرضه کرد و در ۵۱۵ قمری (۱۱۲۱م) پس از بیعت قبایل و گروه‌های اجتماعی مختلف با او، جنبش موحدون را آغاز کرد (بیذق، ۱۹۸۰، ۳۴؛ ابن‌قطان، ۱۹۹۰، ۸۹؛ مراکشی، ۱۳۹۰، ۱۳۱).

این جنبش، مذهبی و اعتقادی بود، اما ماهیتی اجتماعی نیز داشت و به‌رغم اینکه در تعاریف و اصول بر دغدغه‌های اجتماعی بربرها و مردمان منطقه استوار بود، از قبیله و قبیله‌گرایی تأثیر می‌پذیرفت. قبیله‌گرایی از مسائل مهمی بود که همواره در گستره تاریخ اسلام به‌ویژه مغرب اسلامی تأثیر می‌گذارد. جامعه قبیله‌ای بربرها و ساختار ویژه آن، در استقرار دولت موحدون و مطرح شدن ابن‌تومرت نیز تأثیر گذارد. این ساختار، ابن‌تومرت را پشتیبانی می‌کرد و این به موفقیت و گسترش سریع اندیشه او انجامید. بهترین منبع دست اول در این زمینه، *الانساب* است که درباره ماجرای تلفیق قبیله‌گرایی با نیازهای یکتاپرستی آشکارا سخن می‌گوید[2]. این پژوهش به نقش قبایل و سنت‌های قبیله‌ای در شکل‌گیری و تکاپوی این جنبش می‌پردازد و سیاست‌های ابن‌تومرت را درباره قبایل و تعامل با آنها برمی‌رسد.

قبیله و نظام قبیله‌ای بندبند

برای درک عوامل اجتماعی ظهور موحدون از دل قبایل مصموده ساکن کوه‌های اطلس، نخست واژه قبیله باید تعریف شود؛ زیرا قبایل اجزای سازنده نظام

۱. از این کتاب چندین چاپ و ویرایش در دست است که گمان می‌رود بهترین آنها را عبدالغنی ابوالعزم سامان داده باشد. اطلاعات کتاب‌شناختی این اثر چنین است: ابن‌تومرت، محمد بن‌عبدالله (۱۹۹۷ م)، اعز ما یطلب، تقدیم و تحقیق عبدالغنی ابوالعزم، رباط، مؤسسه الغنی للنشر.

۲. این کتاب از مهم‌ترین منابع موحدون به شمار می‌رود که عنوان دقیقش الانساب فی معرفه الاصحاب است. گمان می‌رود این کتاب با نظارت جانشینان ابن‌تومرت نوشته شده و مستشرق معروف لویی پروونسال آن را فراهم آورده باشد. نسخه‌ای از این کتاب در کتاب‌خانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است.

Levi-Provencal, E. (ed.) Documents inedits dhistoire almohade, Paris, 1928. (Includes the Kitab al Ansab, letters by Ibn Tumart and Abd al Mumin and Ibn Tumart's biography by al-Baydhaq).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

موحدون بودند. قبیله از واژه‌های مطرح در مردم‌شناسی است؛ یعنی گونه خاصی از سازمان‌های اجتماعی ـ سیاسی، بیشتر در جوامع گذشته. دائرة المعارف‌ها قبیله چنین تعریف کرده‌اند:

نظامی از سازمان اجتماعی است که چندین گروه مکانی دهکده‌ها، دسته‌ها، ناحیه‌ها یا دودمان‌ها را در برمی‌گیرد و معمولاً مشتمل است بر سرزمین مشترک، زبان مشترک و فرهنگ مشترک. اعضای قبیله دودمانی مشترک و کهن دارند. این دودمان زمانی اسطوره‌ای و زمانی واقعی بوده است. انسان‌شناسان به‌طور کلی درباره معیارهای توصیف قبیله توافق دارند و آن را دارای سرزمین مشترک، سنت مشترک، تبار مشترک، زبان مشترک، فرهنگ مشترک و نام مشترک می‌دانند که تمام اینها پایه اتحاد و پیوستگی در گروه‌های کوچک‌تر زیر مجموعه قبیله از قبیل دهکده، دسته، ناحیه و دودمان را تشکیل می‌دهد (گلولد و کولب، ۱۳۷۶، ۶۵۶؛ پانوف و پرن، ۱۳۶۸، ۳۵۷).

بیشتر بربرها و اعرابی که به جنبش موحدون پیوستند، به‌خوبی در قالب این تعاریف جای می‌گیرند. قبایل مختلف مغرب نه تنها از قلمرو حکومتی جدا نشدند که در جنبش موحدون شرکت کردند. جمیل ناصر با دیدی باز درباره تاریخ مغرب معتقد است که اگر قبایل واحدهای سیاسی و قبیله‌گرایی نوعی سازمان سیاسی دیده نشود، توضیح تاریخ مغرب ناشدنی است یا بسیار دشوار خواهد شد (Abun-Nasr, ۱۹۸۷, ۱۳). بر پایه این تحقیق، ابن‌تومرت چگونه با پیوستن دیگر قبایل به قبیله خودش (هرغه) ساختار قبایل بربری را متحول کرد؟ به گزارش وقایع‌نگاران موحدون، ابن‌تومرت و پیروانش می‌توانستند قبایل؛ یعنی مجموعه بی‌نظم و تکه تکه و حتی منازع را به ساختاری یک‌پارچه و هرمی طبقاتی بدل کنند؛ هرمی که بنیاد توسعه و حکومت موحدون شد. از دید هوئیسی میراندا، کار ابن‌تومرت در ایجاد سازمانی استوار و پیچیده در درازنای پیدایی دولت موحدون، بسیار شگفتی‌برانگیز است (Miranda, ۱۹۵۷, ۲, ۱۰۰).

سازکارها و سنت‌های پیشین برای ایجاد اتحادهای بزرگ‌تر درون قبایل موجب شد که سلسله مراتب موحدون با شتاب بیشتری پدید آید. ابن‌تومرت شیوه‌ها (تاکتیک)های نظامی، سنت‌ها و رهبران زبده قبایل را به کار گرفت تا از آنها برای ایجاد دولت و ارتشی استوار استفاده کند (Abun-Nasr, ۱۹۸۷, ۸۹). موحدون با تخریب نظام بندبند و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

وفاداری‌های قبیله‌ای، سلسله مراتبی را خلق کردند که قبایل در آن، بر مبنای توحید و ایدئولوژی جنبش استوار می‌شدند (Miranda, ۱۹۵۷, ۲, ۷۹). اینکه ابن‌تومرت می‌توانست جامعه بربرها را با سرعت و تأثیر فراوانی متحول کند، بر زیرکی او دلالت می‌کند. به گزارش منابع، چنین تحولی، بر استفاده مؤثر از نهادهای اجتماعی و قبیله‌ای موجود بربرها گواهی می‌دهد. بربرهای اطلس در درازنای چند سال، از جامعه‌ای بندبند به جامعه‌ای سلسله مراتبی بدل شدند. همه ویژگی‌های نظام بندبند بربرها مانند تمییز (تنظیم اتحاد و هم‌پیمانی قبیله‌ای)، مزوار (واسطه قبیله‌ای)، آماس (مراسم تشریفاتی با وعده‌های غذایی برای استحکام روابط خونی جدید) که از نبود ضبط و مهار (کنترل) مرکزی سرچشمه می‌گرفتند، به پیدایی یکتاپرستی موحدون انجامیدند.



جای‌شناسی قبایل مؤثر در جنبش موحدون

«نظام بندبند» مفهومی انسان‌شناختی است که نخستین بار آن را آقای ادوارد ایوانس پیچارد[۱] تفسیر کرد. این مفهوم نظریه‌ای ساده، پربار و هندسی است که روابط اعضای جامعه را با یک‌دیگر توضیح می‌دهد؛ جامعه‌ای که بنابر روابط نَسَبی اداره می‌شود. بر پایه این نظریه، دایره‌ها یا مدارهای هم‌مرکز که هریک بر سطحی از وفاداری و مسئولیت‌پذیری دلالت می‌کنند، همه را در برمی‌گیرند. برای نمونه، اگر کسی از

۱. Evans-Pritchard, E. E., Kinship and marriage among the Nuer, Oxford: Clarendon, Press, ۱۹۵۱.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

خویشان نزدیک به شخصی حمله کند، وی خویشان نزدیک‌ترش را برای دفاع از خـود باخبر می‌کند، اما اگر کسی از خویشان دور به او حمله کند، همه طایفه یا قبیله بایـد از این ماجرا آگاه شوند. اگر بیگانگان به یورشی دست بزنند، شخص باید همه اتحاد قبایل را مطلع کند. این دایره‌های وفاداری که تصاعدی از خانواده به طایفه؛ سپس به قبیلـه و اتحاد قبایل کشیده می‌شوند، در برگیرنده هر فرد در جامه قبیلـه‌ای «بندبنـد»انـد. چنـین قانون‌های نانوشته‌ای، رفتار افراد را تنظیم می‌کنند. البته چنین ساختاری، زمینـه را بـرای پیدایی نبردهای بی‌پایان میان افرادی فـراهم می‌کنـد کـه از دیـد وفـاداری در دو دایـره یک‌سان جای می‌گیرند؛ چنان‌که ای. گلنر نیز اشاره می‌کند: «دشمنی یک ویژگـی نظـام بندبند می‌باشد. این بدان معناست که گروه خویشاوندان مسئول رفتار هر یک از اعضای گروه بوده و خطر تاوان دادن را به اشتراک می‌گذارند» (Gellner, ۱۹۸۱, ۳۷). بـه سـبب همین خطر دشمنی ورزیدن، اتحاد و استفاده از واسطه‌های میان‌قبیلـه‌ای معنـا می‌یابـد. گلنر این واسطه‌ها را «قدیسان» نامید که در دوره موحدون آنان را «مـزوار» می‌خواننـد. مزوار از عناصر اصلی قبایل بربر در این دوره است. البته جامعه بندبند از رهبری مطلـق و مرکزی برخوردار نبوده است. چنین جامعه‌ای در اوضاع مناسب، بنیادی بـرای ایجـاد دولت یا حتی ایدئولوژی دینی جدید به شمار می‌رفـت و ایـن ایـدئولوژی نویـدبخش پایان دشمنی و پیـدایی وفـاداری بزرگ‌تـر بـود. چنـین چیـزی بـه‌ویژه زمـانی امکـان می‌پذیرفت که گروهی بزرگ از اتحادها و قبایل رقیب در برابر دشـمنی مشـترک قـرار گیرند و رهبری باهوش آنها را هدایت کند. انقلاب موحدون چنین ویژگی‌هایی داشـت (Abun-Nasr, ۱۹۸۷, ۱۱).

مهم‌ترین تقسیم‌بندی را درباره قبایل بربر، ابن‌خلدون عرضه و آنهـا را بـه دو شـاخه اصلی «بتر» (بدوی) و «برانس» (حضری) تقسیم کرده است (ابن‌خلدون، ۱۹۵۶– ۱۹۵۹، ۶، ۱۹۲). مجموعه قبایل «مصامده» که در ظهور موحدون بسیار تأثیر گذاردند، از جرگه بـرانس بودنـد (ابن‌خلـدون، ۱۹۵۶– ۱۹۵۹، ۶، ۲۰۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۵ و ۴۶۴). بخـش گسترده‌ای از مصمودیان در جبال درن؛ یعنی بخـش غربـی رشـته کوه‌هـای اطلـس (از جنوب غربی به سمت شمال شرقی)، می‌زیستند (مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۴۴– ۲۴۳).

از دید اجتماعی، ساختار دولت موحدون ب پایه قبیله استوار بود. هفت قبیله بـزرگ

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

که بـا مهـدی بن‌تـومرت بیعـت کـرده بودنـد، در رأس نظـام اجتمـاعی جـای داشـتند (Pascal Buresi and Hicham El Aallaoui, ۲۰۱۲, ۳۰-۳۶). بعـدها دیگـر قبایـل صـاحب نفوذی به آنها پیوستند که مهم‌ترینشان اصحاب ده‌گانه یا «جماعت عشـره» از مشـاوران حاکم بود (ابن‌قطان، ۱۹۹۰، ۳۰)؛ سپس اصحاب خمسین (ابن‌سـماک عـاملی، ۱۳۹۹ق، ۱۰۸– ۱۰۹) و در پی آنان به گفته برخی از تاریخ‌نگاران، اصحاب سبعین (همان، ۱۰۹). این گروه‌ها هیئت‌های عالی مشاور حاکم به شمار می‌رفتند:

۱. هَرْغا[۱] قبیله ابن‌تومرت

مهدی بن‌تومرت در قبیله هرغای مصموده (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۳۶) به دنیا آمـد. این قبیله وفـادارترین قبیلـه بـه مهـدی بـود کـه در جنگ‌هـا و اردوکشـی‌های فـراوان موحدون، بیش از دیگر قبایل آسیب دید (همان، ۲۸۵). منطقه «ایجلیـز»[۲] نزدیـک وادی سوس روستای مستحکم هرغا را در خود داشت که زادگاه مهدی بود. این قبیله جز بـه رهبری خویشاوند جذابشان، مهدی نیرومند نمی‌شد (ابن‌قطان، ۱۹۹۰، ۳۷)[۳]. هرغا اوایل دوره موحدون از قبیله‌ای حاشیه‌ای به قبیله‌ای ممتاز بدل شـد و بـر جایگـاهی بلنـد در حوزه خلافت نشست.

قبیله هرغا به‌رغم ضعفش در آغاز کار، در توسـعه سلسـله مراتـب موحـدون بسـیار تأثیرگذار بود. مهدی در تمییزی بزرگ، هرغا را «پیشتاز» دیگر قبایل خواند؛ زیرا رتبه‌ای بالاتر از رتبه دیگران داشت و اعضایش انصار (مدافعان) مهدی بودنـد. مهـدی آنـان را «فرقه به فرقه، طایفه به طایفه، یکی پس از دیگری به ترتیبی کـه خوانـده می‌شـدند، از نظر گذراند» (Levi-Provencal, ۱۹۲۸, ۵۵)؛ سپس «برادران پذیرفتـه شـده» آنـان؛ یعنـی افرادی که از قبایل دیگر افتخاری به عضویت هرغا درآمده بودند، به هر فرقه پیوسـتند.

۱. هرغا و هرغه شکل معرَب ارغان یا هرغان است (حسین مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۸۷).

۲. ایجلیز یا ایجلی، به زبان بربری درباره دامنه کوه به کار می‌رود. محمد بن‌تومرت، در منطقـه اَغمـات برای خویش در دامنه کوه پایگاهی ساخت که مرکز کارهای او به شمار می‌رفت. این منطقه به ایجلیز معروف شد (حسین مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۹۱).

۳. ابن‌قطان ادعا کرده است که ابن‌تومرت در محل خاصی به نام نومکران متولد شد. آبی در ایـن محـل جریان یافت که مردم از آن بهره می‌بردند. شاید آن‌جا منطقه‌ای کوچک در کوه‌های اطلس بوده باشد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

بنابراین، ابن‌تومرت از هویت قبیله‌ای خود استفاده کرد تا وفاداری نزدیک‌ترین پیروانش را استواری بخشد. او روابطی نسَبی و نیـایی را پدیـد آورد کـه ابن‌خلـدون دربـاره‌اش توضیح داده است (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵، ۱۰۰). قبیله هرغا به نمونه‌ای بـرای دیگـر قبایـل بدل گشت. بنابر داستانی، هنگامی که فرستاده‌ای از هِنتاته به هرغا، به خانه بازمی‌گشت، چنین می‌گفت: ای مردم هنتاته! روشنایی در هرغاست و شما همگی در سایه‌اید. هنتاتـه با بستن بیعت وفاداری در آیین غذای جمعی به هرغا پیوست (Miranda, ۱۹۵۷, ٦۹, ۲).

۲. اهل تینْملل

اهل تینمل بیش از هرغا برای مهدی جان‌فشانی کردند. مرکز آنان روستای مسـتحکم تینمل بود که سازمان‌دهی نظامی جنبش موحدون از آن‌جا آغاز شد. اهل تینمل هم‌چنین از آخرین بازماندگان موحدون بودند. اگر رباط ایجلیز مکه مهـدی بـوده باشـد، تینمـل مدینه او بود.

جی. هاپکینز درباره سلسله مراتب موحدون به این نظریه معتقد است که اهل تینمـل هرگز یک قبیله نبودند. آنان به هیچ قبیله‌ای وفادار نماندند، بلکه خودجوش به مهدی و نظام موحدون وفـادار بودنـد (Hopkins, ۱۹۵۸, ۸۹). مراکشـی در *المعجـب* اشـاره می‌کند که اهل تینمل تنها از دید مکانی زندگی مشترکی داشتند (مراکشی، ۱۳۹۰، ۱۳۱). البته اندکی در برابر ابن‌تومرت ایستادند. ابن‌تومرت به آنان درباره ایجـاد فرصـتی بـرای رسیدن به مراتبی بالاتر از قبایلِ منسجم هم‌سایه پیش‌نهاد کرد. تنها هرغا در ایـن زمینـه جایگاه بالاتری داشت. نمایندگان آنان در شورای پنجاه نفره بـیش از دیگـر نماینـدگان بود. تینمل به فرقه‌های گوناگونی با خاستگاه‌های جغرافیـایی مختلـف، تقسـیم می‌شـد (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۸۵). ابن‌تومرت ایـن گروه‌هـای کوچـک و افـراد متفـرق را از سرزمین‌های پیرامون با عنوان اهل تینمل گرد آورد. آنان میـان وفـادارترین گروه‌هـا بـه موحدون، به هسته‌ای مرکزی بدل شدند. تینمل را نمونـه کوچـک‌تری از طـرح بـزرگ یک‌سان‌سازی موحدون می‌توان برشمرد و آن را طرح خلق «ملتِ موحّد» نامید.

جایگاه جغرافیایی اهل تینمل در راه تجاری پررونقی بود که بر قـدمت آنـان دلالـت می‌کـرد. آنـان سـال‌ها ضـبط و مهـار راه‌هـای بازرگـانی را در دسـت داشـتند کـه از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

سرزمین‌های مهم شمال آفریقا می‌گذشت و به مراکش و اروپا می‌رفت. آنـان هم‌چنـین درهٔ سبز و بزرگ وادی نفّیس را در دست داشتند. به‌رغم این منافع جغرافیایی و قـدرت و دلاوری افسانه‌ای اهل تینمل، شگفت نبود که مهدی تصمیم گرفت که به جای زادگاه بی‌پناه خود در ایجلیز، تینمل را نخستین پایگاه سیاسی جنبش تازه‌اش برگزیند. سـال‌ها پس از اینکه موحدون همه قدرت سیاسی‌شان را از دست دادند، ابن‌خلدون می‌دانسـت که تینمل هنوز هم به تکریم مزار مهدی می‌پردازد. اینکه مهدی آنان را به ملت قبیلـه‌ای والا رتبه‌ای بدل کرد، از وفاداری سخت آنان به نهضت موحدون خبر می‌دهد (همان).

۳. هِنْتاتِه[۱]

قبیله هنتاته پایین‌تر از وادی نفّیس و وادی رقایه، بر کوه‌پایـه‌های کوهسـتان اطلـس، در جایگاه درخوری بـرای ترسـاندن مـراکش و دشـت‌هایش جـای داشـت. سـرزمین هنتاته که به شکل رعب‌آوری از بلندای رشته کوه اطلس سر برآورد و از آن‌جا به شـهر خیره می‌نگریست، از مراکش دیده می‌شد. آنان بزرگ‌ترین و تواناترین قبیلـه مصـموده بودند که افزون بر دشت‌های نزدیک مراکش و ضبط و مهـار راه‌هـای تجـاری پـس از تینمـل، منـافع جغرافیـایی فراوانـی داشـتند. کوه‌پایـه‌های آنـان و کوه‌هـای پَسـت، فرورفتگی‌هایی با خاکی غنی برای آنان پدید آورده بـود. هنتاتـه نزدیـک‌ترین قبیلـه بـه مراکش و استوارترین و پیچیده‌ترین قبیلـه مصـموده بـه شـمار می‌رفـت (ابن‌خلـدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۸۵). حکومت مرکزی مراکش بیشـتر بـر هنتاتـه چیـره بـود، امـا خـود بـه جاه‌طلبی‌های سیاسی خودمختارانه‌ای نیز می‌پرداخت. بنابراین، آنان به خوبی با انقـلاب موحدون سازگار شدند و انقلاب مراتب قدرت را در خلافت حفـظ می‌کـرد (مـونس، ۱۳۸۴، ۲، ۳۰۳ و ۳۰۴).

ابـوحفص عمـر بن‌یحیـی[۲] اهـل هنتاتـه بـود. فرزنـدان وی سلسـله حفصـیه را در تـونس بنیـاد گذاردنـد؛ سلسـله‌ای کـه بخشـی از سـاختار خلافـت موحـدون بـود.

۱. Hintata در منابع هنتانه هم آمده است.

۲. نام نخستین وی فـضْکَة بن‌وَمْزال بود که از بزرگان هنتاته به شمار می‌رفت. ابن‌تومرت نام ابوحفص عمر را بر وی نهاد و از آن پس به این نام معروف شد (مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۹۳).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

ابـوحفص رهبـر ثروت‌منـدترین قبیلـه بـود و ابن‌تـومرت بـا خردمنـدی وی را یکـی از نزدیک‌ترین نمایندگانش برگزیـد. دیگـر رؤسـای هنتاتـه نیـز در روی‌دادهـای دوره مرینیان تأثیر گذاردند. مرینیان بدون واسطه پس از موحدون روی کـار آمدنـد (مـونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۹۳).

۴. کدْمیوه[۱]

کدْمیوه در وادی نفّیس و دره عاصیف المال، میان هنتاته و تینمـل بـود. دو روسـتای مستحکم به نام‌های تفَرقه و تسَخت پیرامون کوه های کدْمیوه قرار داشت. ایـن دژهـای نظامی، کدْمیوه را در برابر تاخت و تازها حفظ می‌کردند (ابن‌خلـدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۸۹). گمان می‌رود کدْمیوه اتحادیه کمابیش بزرگی بوده باشد؛ زیرا *لانسـاب*، ۴۶ فرقـه جداگانه از آن یاد کرده است که هر یـک مـزوار داشـتند (Levi-Provencal, ۱۹۲۸, ۶۳). مزوار در فرهنگ بربری، رئیس، میانجی دعواها، افسر یا ولیّ همه کارها بـود. بـه بـاور هاپکینز، مزوار کسی بوده که دولت مرکزی او را با اختیاراتی بـر هـر گـروه از کـدْمیوه می‌گمارده اسـت (Hopkins, ۱۹۵۸, ۹۵). هـیچ مـدرک مسـتقیمی در این‌بـاره در دسـت نیست، اما گمان می‌رودمزوار پیش‌تر نهادی در کدْمیوه و شاید بیشـتر قبایـل کوهسـتان اطلس آن زمان بوده باشد. مزوار با به کار بردن برکت یا نعمت ویژه خود، هویت، نظـم و انضباط هر زیرقبیله یا طایفه را حفظ و تعادل را بـه دقـت میـان حقـوق گلـه‌داری و کشاورزی، برقرار می‌کرده است. برخی از طوایف بزرگ‌تر بر اساس اندازه‌شان بـیش از یک مزوار داشته‌اند (Ibid, ۹۶). به گمان، این از دیگر نمونه‌های سنت‌های قبیلـه‌ای بـود که ابن‌تومرت برای سازمان‌دهی موحدون از آن بهره می‌برد. ابن‌خلـدون از افـرادی نـام برده است که مزوارهای معروف بودند و در ساختار دولت موحدون بسی تأثیر گذاردند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۸۹).

ابن‌تومرت ساختار پیچیده اتحادی این قبیله را نیز همانند دیگر قبایل که تغییر نـداد؛ زیرا این ساختار با اوضاع اقتصادی کدْمیوه سازگار بـود، امـا بـه جـای اینـف از منـافع اتحادهای موجود بهره برد و ساختار قبیله‌ای کدْمیوه را چنان‌که بود، به نظام جدید خود

۱. Gadmiwa در برخی از منابع جدمیوی هم آمده است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

وارد کرد. او برای رسیدن به این هدف از هر فرقه، زیر فرقه و قبیله‌ای در تمرین‌های نظامی سان دید (Levi-Provencal, ۱۹۲۸, ۵۵). *لانسا* ب فرقه‌های کدْمیوه را بر پایه ترتیب سان دیدن ابن تومرت از آنها و بهره‌مندی آنها از غنایم جنگ، نام برده است (Ibid, ۶۳)[۱]. ابو عمران موسی بن‌تمار جدمیوی (کدمیوی)، از اعضای ده نفره مشاوران ابن‌تومرت کسی بود که عبدالمؤمن، پس از خلیفه شدنش، در آستانه خروجش از مراکش وی را به جای خود می‌گمارد (مونس، ۱۳۸۴، ۲، ۲۹۳).

۵. وریکه[۲]

وریکه پیش از ظهور ابن‌تومرت و موحدون، از رقیبان بزرگ هنتاته بود و همانند هنتاته، دره رودخانه مهمی را که بر اثر وادی وریکه پدید آمده بود، در دست داشت. هم‌چنین به کسب قدرت در منطقه می‌گرایید. برای نمونه، درباره مالکیت اَغمات،[۳] مهم‌ترین شهر تجاری کوهستان اطلس، دعوی می‌کرد. دره‌های زیبای وریکه هنوز هم نام این قبیله را بر خود دارند. اعضای وریکه در ناحیه‌ای در جنوب و شرق هنتاته ساکن بودند. ابن‌خلدون دشمنی‌های خونی این دو قبیله بزرگ مصموده را توصیف چنین می‌کند: «این دو ملت سال‌ها درگیر جنگ بودند. جنگی که در آن خون زیادی (بی‌هوده) ریخته شد. هر گروه به نوبت اعلام پیروزی می‌کرد. افراد زیادی جان خود را از دست دادند تا اینکه هنتاته به عنوان قبیله فرمانده منصوب شد. آنان مخالفان خود را با کینه و خودخواهی گروه گروه کشتند» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۹۰).

بسیاری از اوریکیان، متحد یا دست‌کم موافق نهضت مرابطون بودند (البکری، ۱۹۶۵، ۱۵۲– ۱۵۳). آنان به مدیریت منطقه‌ای غنی و موفق می‌پرداختند که پایتخت را با تولیدات خود تأمین می‌کرد و ارتباطی تجاری با سجلماسه داشت. شاید چیزی بیش از شرافت باستانی، سبب دشمنی هنتاته و وریکه با یک‌دیگر بوده باشد. اصول عقاید موحدون که ابن‌تومرت مبلّغ آن بود، بهانه خوبی نزد هنتاته بود تا با مشروعیت

۱. او آورده است که وی نخست از فرقه بنو موصیفو سان دید.

۲. Urika.

۳. شهری پر جمعیت در ۲۴ مایلی مراکش که در دامنه کوه درن از سلسله جبال اطلس جای دارد (البکری، ۱۹۶۵، ۱۵۲– ۱۵۳).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

ایدئولوژی مرابطون را نپذیرد و از جناح خارجی به وریکه یورش برَد. تصادفی نبود که هنتاته از نخستین قبایل پیوستهبه ابن‌تومرت به شمار می‌رفت (ابن‌قطان، ۱۹۹۰، ۸۸).

۶. کَنْفیسه[۱]

کنفیسه، غربی‌ترین قبایل مصموده بود که اعضایش در کوه‌های آرلّا ساکن بودند. این کوه‌ها از جنوب شرقی تیزی ـ ان ـ تست می‌گذشت. ابن‌خلدون پای‌داری سکسیوه، فرقه اصلی کنفیسه را بسیار ستوده است. پس از قدرت گرفتن موحدون، دیگر قبایل مصموده روح مبارز قبیله‌ای خود را از دست دادند و به ورطه زندگی ساکن و مدنی افتادند، اما سکساوه قدرت و روح والایش را حفظ کرد و بر قبایل هم‌سایه‌اش چیره شد. «با عشق به منافع زندگی وحشی و پرتکاپو آنان هرگز با عادت‌های تجمل‌گرایانه پدیدآمده میان دیگر قبایل موحدون سازگار نشدند و هرگز تسلیم اغواگری‌ها نگشتند» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۹۰).

پای‌داری آنان از جغرافیایشان سرچشمه می‌گرفت؛ یعنی کوه‌هایشان بلندترین و دژهایشان نفوذناپذیرترین کوه‌ها و دژها بود. حدّو بن‌یوسف در درازنای دوران موحدون زعیم خردمند و شجاع آنان بود (همان). حتی به‌رغم اینکه کنفیسه به موحدون پیوست و پیرو اصول وحدت آنان بود، استقلال افسانه‌ای خود را کامل از دست نداد. کنفیسه به‌ویژه پیش‌نهاد ابن‌تومرت را درباره از میان برداشتن مالیات مصموده پذیرفت. کنفیسه سال‌ها پس از سقوط موحدون سرسختانه در برابر یورش‌های مأموران مالیات مرینی ایستاد.

۷. کومیا (کومیهٔ)

کومیا از شاخه‌های زناته در ساحل دریایی الجزیره امروزی (پیرامون تلمسان)، دور از کوهستان اطلس و قلب جنبش موحدون بود. عبدالمؤمن جانشین ابن‌تومرت اهل قبیله کومیا به شمار می‌رفت که ابن‌خلدون آن را «ممتاز در شجاعت و شمار.» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۸۵) چنین توصیف می‌کند. این قبیله قدرت‌مندترین قبیله

۱. ابن‌خلدون «anfisaG» را با عنوان سکسیوه نیز آورده است (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۲۹۰).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

موحدون بود. ابن‌تومرت عبدالمؤمن را از کومیا به خدمت گرفت و به کـاری راه‌بـردی دست زد.

ابن‌تومرت و بهره‌گیری از سنت‌های قبیله‌ای

ابن‌تومرت خود از میان قبایل بربـر برخاسـت. از ایـن‌رو، بـا بسـیاری از سـنت‌های قبیله‌ای آشنا بود و محیط قبیله‌ای را می‌شناخت. او از نفوذ خود بر قبایل بهره برد تا بـر گستره دایره وفاداری بیافزاید. دایره همه قبایل و وفاداران را در برمی‌گرفت و سـرانجام به قبیله بشریت؛ یعنی دایره توحید می‌انجامید. شاید گرایش به گسترش مفهوم قبیلـه از دوره پیش از مهدی سرچشمه گرفته باشد، امـا ابن‌تـومرت می‌خواسـت بـر ژرفـای آن بیافزاید و در این‌باره کام‌یاب بود؛ زیرا او به خوبی با اوضاع و محیط قبیله‌ای آشنا بود و از همین روی توانست پایه‌های تشکیلات خود را اسـتوار کنـد. او کـارش را از اتحـاد قبایل آغاز کرد و متعهد شد که اتحاد و قبیله‌ای فرجامین با محوریت توحید پدید آورَد. حتی توبه مرابطون؛ یعنی بدترین دشمنان موحدون پذیرفته می‌شد تا بـدین اتحـاد تـازه بپیوندند. ابن‌تومرت در نامه خود به موحدون چنین نوشت: «اگر آنها به دعوتشان پاسخ دادند و به سنت بازگشتند، اگر در جهاد با کفار شرکت کردند، به آنها گزندی نرسـانید. آنهـا در دیـن الله، سـنت پیـامبر و بـرادران مـا هسـتند» (Levi-Provencal, ۱۹۲۸, ۳). ابن‌تومرت پیش از تأسیس قبیله جهانی خویش نـاگزیر بـود بـر مرابطـون چیـره شـود. مرابطون گروهی بودند که با چنین ادعاهایی به پا خاستند و می‌خواستند حاملان اصـلی سنت باشند. برای دست‌یابی به چنین مقصودی، ابن‌تومرت می‌بایست از نظم و سلسـله مراتب قبایل بهره می‌برد و نظم و نظامی از اتحادهای محلی پدیـد مـی‌آورد کـه قرن‌هـا ضامن حرکت امن افراد میان دشت‌ها و کوهستان‌ها شده بود. بنابراین، وی هـم از دیـد ایدئولوژی و هم از دید فنون جنگـی، از سـاختارهای موجـود قبیلـه‌ای سـود جسـت. انقلاب موحدون انتقال اندیشه مدنی به قبایل نبود، بلکه انقلابی در قلب تمدن بربرها به شمار می‌رفت.

جنبش موحدون در بهره‌گیری از قبیله‌گرایی مشکلات و فرصـت‌هایی داشـت. نظـام بندبند نه بی‌درنگ، اما شتابناک در سـلطه موحـدون دگرگـون گشـت. پـیش از ظهـور

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

موحدون، دشمنی خونین و بی‌پایان قبایل وریکه و هنتاته با یک‌دیگر، نمونه‌ای از شبکه تفرقه‌انداز قبیله‌ای بود. ابن‌تومرت برای رویارویی با مرابطون ناگزیر بود تا چنین نبردهای دیرینه‌ای را حل و فصل کند و شبکه روابط و وفاداری‌های خونی را به شکل نیرویی منظم باز سازَد و آنها را به سائِق حس اتحاد و وفاداری قوی‌تر و مذهبی، با یک‌دیگر متحد کند. بنابراین، مشکل اصلی وی احاطه نظام قبیله‌ای بندبند با محوریت توحید یا اتحاد و مشکل دیگرش، غلبه بر انزواگرایی جغرافیای طبیعی مصموده بود[1].

قبیله مصموده پیش از این، به مقاومت سخت در برابر هر حکومت خارجی معروف بود؛ چنان‌که در درازنای دوره فتوحات مسلمانان در شمال آفریقا، جنگی درازدامن بر «عقبة بن‌نافع» تحمیل کرد و سرانجام هیئتی را از اسلام پذیرفت که از سنت‌های قبیله‌ای اشباع شده بود (مونس، ۱۳۸۴، ۱، ۸۱). این قبیله در برابر قیام قبایل صحرانشین؛ یعنی مرابطون ایستادند. مرابطون با نقاب‌های معروفشان، مراکش را در مجاورت کوه‌های بلند اطلس ساختند تا در برابر یورش‌های متهورانه و بی‌پایان مصمودیان بایستند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ۵، ۱۹۰). این مقاومت، در قالب یورش‌های ساده هرگز به شکلی نظام‌مند و یک‌دست صورت نگرفت. ممکن بود قبیله‌ای به قصد حمله به سکونت‌گاه یا کاروان تجاری یا حتی قبیله مصموده دیگری، از کوهستان سرازیر شود. به هر روی، هیچ چیز در این یورش‌ها سازمان‌دهی نشده بود.

ابن‌تومرت می‌بایست همه این قبایلِ متفرق را با هم متحد می‌کرد. وی بدین انگیزه، ناگزیر بود در نظام بندبند سنتی جامعه اطلس دست ببرَد، اما بنیادش را نگاه دارد (Levi-Provencal, ۱۹۲۸, ۲۶-۳۱). ابن‌تومرت نمی‌خواست ارزش روابط خونی و تباری را نابود کند و تنها محور توحید را بر جایش بنشاند، بلکه تنها روابط طایفه‌ای و وفاداری را بازسازی کرد و جامعه‌ای از قبایل بسیار مؤثرتر و فرمان‌پذیرتر پدید آورد. او نهادهای موجود بربرها را باز ساخت و گسترش داد و به آنها انعطاف بخشید تا پایه‌های

۱. ادریسی مطالب سودمندی در توصیف این منطقه و استحکامات نظامی آن آورده است. وی می‌نویسد: کوهی که مصمودیان در آن بودند، به اندازه‌ای استوار بود که نفوذناپذیر می‌نمود. قلعه‌ای بالای آن قرار داشت که تنها چهار مرد می‌توانستند بِدان راه یابند. این قلعه به صورت دیدبانی برای منطقه به شمار می‌رفت (ادریسی، ۱۴۰۹، ۷۴).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

حکومت خویش را بنیاد بگذارند.

موحدون با استفاده از توحید، هم‌بستگی و مفاهیمی که در شخص و قدرت مهدی نمایان می‌شد، سنت‌های قبیله‌ای را به نهادهای دولتی بدل کردند. تمییز فرآیندی رسمی در شکل‌گیری اتحادها و تنظیم آنان برای جنگ، آماس خوراکی جمعی برای استحکام اتحادها و آگرائو شورایی قبیله‌ای بود که به نهادهای رسمی موحدون بدل شدند. بی‌گمان، این نهادها همه از آیین‌های قبیله‌ای موجود سرچشمه می‌گرفتند. آگرائوی بربرها مهم‌ترین نهاد در بخش‌های کوهستان اطلس بود و شاید هنوز چنین باشد؛ چیزی که رابرت مونتاگن آن را «سازمان جمهوری[1]» می‌خواند (Montagne, ۱۹۳۰, ۲۲۱).

تمییز و آماس

تمییز به معنای جداسازی، مشخص‌سازی و تفکیک است. از دید صنهاجی، تمییز بربرها و موحدون در معنای تفکیک و طبقه‌بندی قبایل موحدون به کار می‌رفت. تمیز در معنایی عام، درباره «سازمان‌دهی» یا «گردآوری» قبایل به کار می‌رود، اما معانی دیگری نیز دارد. مانند آیین آمادگی جنگ، نظم و نظام طوایف مختلفی که «اتحاد» دارند، قتل اعضای خائن قبیله. تمییز برای اشاره به نظم جنگی به کار می‌رود، اما معنایی فراتر از این دارد؛ یعنی در این معنا به سازِکاری اشاره می‌کند که قبایل در آن با حفظ هویتشان در تلاشی جمعی نیز شرکت می‌کنند. قبایل بربر با استفاده از تمییز بر استواری اتحاد خود می‌افزایند. موحدون از تمییز با همین عنوان، حتی در دهه ۱۹۲۰ میلادی بهره می‌بردند؛ یعنی هنگامی که بربرهای کوهستان اتحادیه قبایل را پدید آوردند تا با دشمنان مشترکشان بجنگند (Montagne, ۱۹۳۰, ۶۳). تمییز در معنای سنتی بیشتر درباره قرار دادن هر قبیله و هر عضو قبیله در سلسله مراتبی خاص برای توزیع غنایم جنگی به کار می‌رفت. تمییز هم‌چنین به معنای پذیرفتن افراد مغلوب در نظام قبیله‌ای موحدون بود. قبایل جدید به سلسله مراتب می‌پیوستند. این گسترشِ هویت نَسَبی با خوراکی جمعی به نام آماس استوار می‌شد (Levi-Provencal, ۱۹۲۸, ۱۱۷).

۱. lorganisation republicaine.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

این آیین، عضوِ پذیرفته شده قبیله را به عضو واقعی قبیله بدل می‌کرد. آماس از ویژ گی‌های جاودان زندگی قبیله‌ای مراکشیان تا کنون مانده است. توصیف دیل ایکلمن درباره آماس چنین است:

ابزاری برای گسترش روابط بین قبایل که ارتباط خونی نداشته‌اند. این اتحادها با تشریفات مختلفی به پایان می‌رسیدند. در یک مورد گروه‌های شرکت‌کننده غذایی جمعی می‌خوردند که در پایان آن تمام مردان یکی از کفش‌های خود را درآورده، روی هم گذاشته و کپه‌ای تشکیل می‌دادند؛ هر گروه یک کپه؛ سپس از هر کپه یک لنگه کفش به طور تصادفی با لنگه کفشی از کپه دیگر جفت می‌شدند. مردانی که لنگه کفش‌هایشان با هم جفت شده بودند، با ارتباطی خاص با یک‌دیگر یار می‌شدند. هر زمان یکی از این افراد در مورد حقوق مراتع یا مسائل دیگر نیاز به اجازه داشت، به یار خود در گروه دیگر مراجعه می‌کرد. در موردی دیگر، زنان شیرده دو گروه هم‌پیمان پس از غذای جمعی مردان، فرزندان گروه مقابل را شیر می‌دادند. در مورد سوم، شوراهای دو گروه در یک غذای جمعی شرکت می‌کردند که در آن شیر زنان شیرده دو گروه در ظرفی با هم آمیخته می‌شد و بدین ترتیب ارتباطی پایدار بر مبنای برادری شیری به وجود می‌آمد. زمانی که چنین اتحادی بسته می‌شد، هر تخلفی مجازاتی خاص به دنبال داشت (Eickelman, ۲۰۰۱, ۱۳۰).

ایکلمن به توصیف پیمان‌های دوسویه و افقی میان قبایل می‌پردازد. موحدون اصطلاح آماس را نه تنها برای تشکیل اتحاد میان قبایل مستقل یا پذیرفتن اعضای جدید در قبیله که برای متبلور شدن و استحکام کلی وفاداری در نظامشان به کار می‌گرفتند. ابن‌تومرت در چنین آماسی مهدی را آشکار کرد. آماس نیز مانند تمییز نمونه دیگری است که نشان می‌دهد چگونه ابن‌تومرت برای مشروعیت حکومت و سازمان‌دهی قبایل بر محور یک سلسله مراتب، از سنت‌های قبیله‌ای بهره برد. هویت‌های قبیله‌ای ثابت نبودند؛ یعنی شاید انقلاب موحدون برای تأمین نیازهای سیاسی و مذهبی‌اش، آنها را تغییر می‌داد. ابن‌تومرت و موحدون نه تنها سنت‌های قبیله‌ای بربرها را اقتباس کردند که آنها را اصلاح کردندو این سنت‌ها را به سطح دیگری بردند؛ یعنی سطح ایدئولوژی الاهی. بنابراین، غذای جمعی که بیشتر ابزاری

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

ساده برای تحکیم اتحادها بود، به نماد تشکیل ایدئولوژی موحدون، بدل گشت (Levi-Provencal, ۱۹۲۸, ۱۱۷).

دیگر نهادها و کارهای قبیله‌ای نیز از چنین تغییراتی تأثیر می‌پذیرفت. آنچه زمانی نهادها و سنت‌های غیر رسمی و نانوشته قبیله‌ای به شمار می‌رفت، به نهادهای رسمی و ثابت خلافت بدل گشت. تمییز، روش‌مندانه به گسترش هویت‌های قبیله‌ای موحدون انجامید. چندین قبیله نظیر هسکوره و کومیا به آسانی به تمییز راه یافتند. برخی از افراد یا حتی کل طایفه، عضو افتخاری هرغا یا تینمل پذیرفته شدند (Montagne, ۱۹۳۰, ٦٤).

موحدون سنت قبیله‌ای تمییز را نیز مانند آماس متحول کردند و گستردَند تا از دید ایدئولوژیک و به شکل نمادین آن را توجیه کنند. تمییز پس از این، به معنای سنتی تشکیل اتحادهایی به انگیزه وفاداری‌های دوسویه نبود، بلکه در معنای وفاداری به ایدئولوژی مرکزی به کار می‌رفت. ابن‌تومرت و موحدون از گوشه و کنار تفرقه‌انداز هویت قبیله‌ای کاستند تا بتوانند آن را منعطف کنند و از هویت و نظام قبیله‌ای بربرها در تشکیل سلسله موحدون بهره ببرند. این دست‌کاری هویت‌ها به پیدایی الگوی اجتماعی تازه‌ای انجامید؛ الگویی که در آن توحید به جای عناصر اصلی قبایل نشست. قبیله‌گرایی بخشی قدرت‌مند در شکل‌گیری جنبش‌های یکتاپرستی بوده است؛ چنان‌که می‌بایست همه گرایش‌های قبیله‌ای ضبط و مهار می‌شد و به بخشی از نظام بدل می‌گشت. نه نیاکان قبیله‌ای کامل تکذیب شدند و نه سنت‌های اعرابی یا درباره ابن‌تومرت سنت‌های بربری پیش از اسلام، کامل پذیرفته شدند. ابن‌تومرت نمی‌توانست برای رسیدن به نظام اعتقادی ناب و جهانی که بر پایه اعمال صالح استوار می‌شد، قبیله‌گرایی را به سادگی نفی کند. وی به جای این نفی، محبوب‌ترین ویژگی‌های فرهنگ بومی بربرها را در هم آمیخت و آنها را یکی کرد. دست‌کم از دید منابع موحدون، ابن‌تومرت مخالف قبیله‌گرایی بربرها نبود، بلکه مخالف خصالی از قبیله‌گرایی و فرهنگ بربرها بود که در ذات خود پشتیبان حاکمان برجسته پیشین بودند.

نتیجه

جامعه قبیله‌ای پیش از موحدون در کوهستان اطلس بر پایه قدرت و اختیار نه تنها بر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

مبنای وفاداری و خون‌خواهی برخی از قبایل، از دیگر قبایل قدرت‌مندتر بود، اما همه آنها کمابیش به اندازه یک‌دیگر، درباره هویت و حق حاکمیت دعوی می‌کردند. اصول عقاید ابن‌تومرت و تهدیدهای بیرونی، از طریق ادغام هویت قبیله‌ای در سلسله مراتب و پذیرفتن وفادارترین افراد هر قبیله در رده‌های بالای قدرت، به پیدایی رأسی سازمان‌مند در جامعه قبیله‌ای موحدون انجامید. ابن‌تومرت با استفاده از تعامل و کنش اجتماعی در سنت‌های قبیله‌ای، ساختار اجتماعی جنبش موحدون را پی‌ریزی کرد؛ ساختاری که هم ادعاهای ابن‌تومرت را پذیرفت و هم قبایل را نهادی اجتماعی در جامعه مغرب می‌شناخت. ابن‌تومرت از نفوذ خود بر قبایل بهره برد تا دایره وفاداری بزرگ‌تری پدید آورَد. این دایره تمام قبایل و وفاداران را در برمی‌گرفت و سرانجام به قبیله‌ای کلی؛ یعنی دایره توحید بدل می‌شد. موحدون با ویران کردن نظام بندبند و وفاداری‌های قبیله‌ای، سلسله مراتبی را خلق کردند که در بردارندهٔ هرم ساختار اجتماعی وفادار به مهدی بود. عناصر اصلی این هرم، قبیله‌هایی بودند که برخی از قدرت‌های خود را حفظ کردند. اینکه ابن‌تومرت توانست جامعه بربرها را با سرعت و تأثیر فراوانی متحول کند، بر هوش و زیرکی وی دلالت می‌کند. به گزارش منابع موحدون، چنین تحولی هم‌چنین بر استفاده مؤثر از نهادهای موجود بربرها، گواهی می‌دهد. اجتماع بربرهای اطلس در چند سال از قالبی بندبند به جامعه‌ای سلسله مراتبی تغییر یافت. جنبش موحدون در اوضاع سخت و پیچیده سیاسی، قومیتی و محیطی در مغرب گسترش یافت. ابن‌تومرت و پیروانش در این اوضاع متنوع توانستند، اعتقاد توحید و پیروی را از مهدی، با هویت، آداب و رسوم و تعصب قبیله‌ای سازگار کنند. موحدون با استفاده از یکتاپرستی منظم که در شخص و قدرت مهدی نمایان می‌شد، سنت‌های قبیله‌ای را به نهادهای دولتی بدل کردند. همه عناصر نظام بندبند بربرها و سنت‌های قبیله‌ای مانند تمییز (تنظیم اتحاد و هم‌پیمانی قبیله‌ای)، مزوار (واسطه قبیله‌ای)، آماس (آیین تشریفاتی با وعده‌های غذایی برای استحکام روابط خونی جدید) که همه از نبود ضبط و مهاری مرکزی سرچشمه می‌گرفتند، به پیدایی یکتاپرستی موحدون انجامیدند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

کتاب‌نامه

- ابن ابی زرع فاسی، ابوالحسن علی بن‌عبدالله (۱۸۴۳ م)، *الانیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینه فاس* به کوشش کارل بوگن تورنبرگ، اوبسالة.
- ابن‌تومرت، محمد بن‌عبدالله (۱۹۹۷ م)، *اعز ما یطلب*، تقدیم و تحقیق عبدالغنی ابوالعزم، رباط، مؤسسه الغنی للنشر.
- ابن‌اثیر، ابوالحسن علی بن‌محمد (۱۹۶۷ م)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار الصادر و دار البیروت.
- ابن‌حوقل، ابوالقاسم (بی‌تا)، *صورة الارض* بیروت، دارمکتبه الحیاة.
- ابن‌خلدون (۱۳۶۳)، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ـــــ (۱۳۷۵)، *مقدمه*، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ـــــ (۱۹۵۶ـ۱۹۵۹ م)، *العبر و دیوان المبتداء و الخبر*، بی‌جا، دارالکتاب البنانی.
- ابن‌خلکان، شمس‌الدین ابو العباس احمد (۱۹۴۸ م)؛ *وفیات الاعیان و ابناء الزمان*، تحریر محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، مکتبه النهضه المصریه.
- ابن‌سماک عاملی (۱۳۹۹ ق)، *الحلل الموشیه فی ذکر الاخبار المراکشیه*، تحقیق سهیل زکار و عبدالقادر زمامه، بی‌جا، دارالبیضاء و دارالرشاد الحدیثه.
- ابن‌عذاری مراکشی (۱۹۸۳ م)، *البیان المغرب فی الاخبار الاندلس و المغرب*، تحقیق لووی پروونسال و چ. سی کولان، بی‌جا، دارالثقافه.
- ابن‌قطان مراکشی (۱۹۹۰ م)، *نظم الجمان*، تحقیق محمود علی مکی، بیروت، دارالغرب الاسلامی.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

ـ ابوالفداء (۱۳۴۹)، *تقویم البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
ـ ادریسی، محمد بن‌محمد بن‌عبدالله (۱۴۰۹ ق)، *نزهه المشتاق فی الاختراق الآفاق*، بیروت، عالم الکتب.
ـ بکری، ابوعبید عبدالله بن‌عبدالعزیز (۱۹۶۵ م)، *المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب*، تحقیق دوسلان، پاریس، بی‌نا.
ـ بیذق، ابی‌بکر صنهاجی (۱۹۰۸ م)، *اخبار المهدی*، تحقیق لویی پرونسال، پاریس، بی‌نا.
ـ پانوف، میشل و پرن، میشل (۱۳۶۸)، *فرهنگ مردم‌شناسی*، اصغر عسکری خانقاه، تهران، سمت.
ـ حمیری، عبدالمنعم (۱۹۸۰ م)، *الروض المعطار فی خبر الاقطار*، تحقیق احسان عباس، بی‌جا، مؤسسه ناصر للثقافه.
ـ ذنون طه، عبدالواحد (۲۰۰۴ م)، *تاریخ المغرب العربی*، بیروت، دار المدار الاسلامی.
ـ زرکشی، محمد (۱۹۶۶ م)، *تاریخ الدولتین الموحدیه و الحفصیه*، تحقیق ماضور، تونس، مکتبه العتیقه.
ـ زغلول، سعد (۱۹۶۴ م)، *تاریخ المغرب العربی من الفتح حتی دول الاغالبه و الرستمیین و الادارسه*، قاهره، بی‌نا.
ـ سلاوی ناصری، احمد بن‌خالد (۱۹۵۴ م)، *الاستقصاء لاخبار دول مغرب الاقصی*، مغرب، دارالبیضاء.
ـ عنان، محمد عبدالله (۱۹۶۴ م)، *عصر المرابطین*، قاهره، بی‌نا.
ـ عویس، عبدالحلیم (۱۴۱۲ ق)، *دوله بنی‌حمّاد؛ صفحه رائعه من التاریخ الجزائری*، منصوره و قاهره، دارالعرفاء و دار الصحوه.
ـ گلولد، جولیوس و کولب، ویلیام (۱۳۷۶)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، کیا و دیگران، تهران، مازیار.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]

ـ لاپیدوس، ایرام (۱۳۸۷)، *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه علی بختیاری‌زاده، تهران، اطلاعات.
ـ لوی پروونسال (بی‌تا)، *الاسلام فی المغرب و الاندلس*، ترجمه عبدالعزیز سالم و محمد حلمی، قاهره، مطبعه النهضه.
ـ مراکشی، عبدالواحد (۱۳۹۰)، *المعجب فی تلخیص اخبار المغرب*، ترجمه محمدرضا شهیدی‌پاک، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
ـ مقدسی، ابوعبدالله محمد بن‌احمد (۱۹۸۷ م)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ویراسته محمد مخزوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
ـ مونس، حسین (۱۹۸۰ م)، *معالم تاریخ المغرب و الاندلس*، قاهره، دار و مطابع المستقبل.
ـ مونس، حسین (۱۳۸۴)، *تاریخ و تمدن مغرب*، ترجمه حمیدرضا شیخی، تهران، سمت.
ـ یاقوت حموی (۱۹۵۷ م)، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر.

_ Eickelman, Dale, The Middle East and Central Asia: an anthropological approach, New Jersey: Prentice Hall, 2001.
_ Evans-Pritchard, E. E., Kinship and marriage among the Nuer, Oxford: Clarendon, Press, 1951.
_ E. A. Gellner, Muslim society, Cambridge: Cambridge University Press, ۱۹۸۱.
_ Jamil Abun-Nasr, A history of the Maghrib in the Islamic period, Cambridge: Cambridge University Press, 1987.
_ Hopkins, J. F. D. Medieval Muslim government in Barbary until the sixth century of the hijra, London: Luzac, 1958.
_ Levi-Provencal, E. (ed.) Documents inedits d'histoire almohade, Paris, ۱۹۲۸. (□□□□□□□□□ □□□ □□□□□ □□ □□□□□, □□□□□□□ □□ □□□ □□□□□□ □□□ □□□ □□ Mumin and Ibn Tumart's biography by al-Baydhaq).
_ Miranda, Huici, Historia politica del imperio Almohade, 2 vols, Tetuan, ۱۹۵۷.
_ Montagne, Robert, Les Berberes et le Mahkzen dans le sud du Maroc, Paris: Felix Alcan, 1930.
_ Pascal Buresi and Hicham El Aallaoui, Governing the Empire: Provincial Administration in the Almohad Caliphate (1224-1269), brill, 2012.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.2.8]